

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله
تعالی علی سیدنا و نبینا ابالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما
بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی
اعدائهم اجمعین».

میلاد مبارک و مسعود مولایمان امام همام حضرت علی بن الحسین علیهما السلام را
خدمت حضرت بقیة الله الاعظم ارواحنا فداه و حضرت فاطمه معصومه علیها السلام و
همه شیعیان و موالیان آن بزرگواران و شما اعزّه تبریک عرض می‌کنم. و امیدواریم که
همه ما جزء شیعیان و موالیان راستین آن بزرگوار و آباء گرام و ابناء گرامش بوده باشیم
و در دنیا و آخرت دستمان از دامان پر مهر و محبتشان محروم نماند ان شاءالله. این
صلوات خاصّه را به وجود مبارکشان تقدیم می‌کنیم.

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ صَلِّ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ سَيِّدِ الْعَالَمِينَ الَّذِي اسْتَخْلَصَتْهُ
لِنَفْسِكَ وَ جَعَلَتْ مِنْهُ أُمَّةً أُمِّمَةً أَلْهَدَى الَّذِينَ يَهْدُونَ بِالْحَقِّ وَ بِهِ يَعْدِلُونَ اخْتَرْتَهُ لِنَفْسِكَ وَ طَهَّرْتَهُ
مِنَ الرَّجْسِ وَ اضْطَقَيْتَهُ وَ جَعَلْتَهُ هَادِيًا مَهْدِيًا اللَّهُمَّ فَضَّلْ عَلَيْهِ أَفْضَلَ مَا صَلَّيْتَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ
ذُرِّيَةِ أَنْبِيَائِكَ حَتَّى يَبْلُغَ بِهِ مَا تَقَرُّ بِهِ عَيْنُهُ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ إِنَّكَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ». اللهم صل
علی محمد و آل محمد.

بیان دیگری که محقق نائینی قدس سره حسب ما فی التقرير دارند این هست که در این
روایاتی که کلمه نقض أخذ شده ما بین دو ظهور قرار می‌گیریم. یکی ظهور کلمه یقین
است که لا تنقض الیقین که این اطلاق دارد. هم یقینی که متعلقش قابلیت و اقتضاء بقاء
را دارد شامل می‌شود هم آن یقینی که متعلقش قابلیت بقاء و استمرار را ندارد. کلمه
یقین اطلاق دارد. هر دو صورت را، هر دو حصّه را می‌گیرد. از آن طرف کلمه نقض داریم
که به بیاناتی که گفته شد اقتضاء می‌کند که آن یقین تعلق گرفته باشد به چیزی که قابلیت
بقاء را دارد. این دو ظهور هیچ کدام بر دیگری ترجیحی ندارد. بنابراین اجمال پیدا می‌کند
کلام یا تعارض بگوید می‌کند یا بگوید اجمال پیدا می‌کند و نتیجه این می‌شود که موارد
شک در مقتضی یا علم به عدم اقتضاء در این موارد حجتی نداریم بر استصحاب و قهراً
باید فقط در موارد شک در رافع که حجت داریم بر او قائل به جریان استصحاب بشویم.
این بیانی است که فرموده‌اند. بعد خود ایشان جواب می‌دهند از این بیان، این هم یک
بیانی است که حالا ...

جوابی که ایشان دارند که البته حالا عرض می‌کنم.

جوابی که ایشان می‌دهند این است که در این جا این دَوْران و این که ما در مقابل دو ظهور

قرار گرفتیم، یکی ظهور یقین یکی ظهور نقض، این ناتمام است. چون اطلاق، تحقق اطلاق متوقف است بر این که قرینه محفوف به کلام نباشد، قرینه‌ای وجود نداشته باشد و الا مقدمات حکمت جاری نمی‌شود که اطلاق منعقد بشود. و بعد از این که این یقین متعلق نقض واقع شده دیگر نمی‌توانیم بگوییم اطلاق دارد. یک ظهور اطلاقی در یقین است یک ظهوری در ناحیه کلمه به خاطر کلمه نقض است. این دوتا در قبال هم قرار می‌گیرند و ترجیح ندارد احدهما بر دیگری یا تعارض می‌کنند. مقتضای اطلاق یقین این است که همه جا حجت باشد استصحاب، مقتضای نقض این است که همه جا نباشد. این دوتا با هم تعارض می‌کنند یا بگوییم اجمال می‌کنند. نه، این جا برای یقین اصلاً اطلاق منعقد نمی‌شود و بازگشتش به همان کأنه فرمایش شیخ اعظم است که در رسائل داشتند که وقتی می‌گوید «لا تضرب احداً»، احد خب هم بر میت صادق است هم بر حی صادق است. ولی به قرینه لا تضرب معلوم است که میت را نمی‌گوید و این تعلق این فعل موجب می‌شود که اطلاق نداشته باشد احد، این جا هم همین جور است. چون لا تنقض الیقین است، به قرینه لا تنقض و تناسب حکم و موضوع آن اصلاً اطلاق پیدا نمی‌کند بلکه ظهور دارد در همان چیزی که قابلیت تعلق نقض دارد اگر آن حرف‌ها درست باشد. پس بنابراین این تقریب هم برای تفصیل این ناتمام است که از این راه کسی بخواهد بگوید.

س: یعنی ظهور در تقیید دارد؟

ج: بله؟

س: ظهور در تقیید دارد؟ چون می‌فرمایید که؟؟

ج: بله، بله، ظهور در تقیید پیدا می‌کند. تناسب حکم و موضوع.

آخرین بیانی که ...

س: حاج آقا، نمی‌شود اشکال ثانی اصلاً فرض تسلیم فرمایش آقای نائینی هم بکنیم که یک اطلاقی در ناحیه یقین باشد، حتی اگر بگوییم فرض بکنیم مثلاً دو دلیل داریم. یک دلیل می‌آید می‌گوید که مثلاً موضوع مان استصحاب است الیقین، تمام! کنار! یک جای یگر می‌گوید الاستصحاب هو نقض الیقین، حتی اگر این چنین ادله‌ای ما داشتیم در مقام، باز ما دچار تعارض و اجمال نمی‌شدیم. باز هم نتیجه‌اش تقیید می‌شد. چون یک موضوع واحد را دارد در موردش صحبت می‌کند. یک جا آمده گفته که درست است مثبتین هستند اما چون در یک موضوع واحد را می‌دانیم دارد تصدیق می‌کند و تعریفش به واژه نقض دارد می‌کند خود نقض در مورد آن موضوع واحد تقیید می‌زند اطلاق یقین را، و ما دچار تعارض و تعارض مستقر و اجمال در مفاد نمی‌شویم اصلاً ...

ج: چرا، آن جا

س: آن جا هم بود؟؟ شما چه می‌گفتید؟ می‌گفتید که این جا تقیید می‌زند و قرینه ...

ج: خب، این جا می‌گوید موضوع یقین است، آن جا می‌گوید موضوع نقض یقین است.

س: نه، نه، عرض می‌کنم. خودتان می‌فرمایید. ما از فرمایش خودتان استفاده کردیم که مثبتین در جایی تنافی ندارند، در جایی است که ما ندانیم موضوع واحد است. اگر ما می‌دانیم یک استصحاب است و ماهیت یک استصحاب را داریم تصویر می‌کنیم، یک جا گفته

یقین مطلق، یک جا گفته نقض، این جا تقیید می کند و نمی توانیم بگوییم ما تعارض داریم، اجمال پیدا می کند و به بیان اجمال و أخذ به قدر متیقن و حجیت در قدر متیقن و بقیه اش از باب این که بلا حجت می ماند به این بیان خارج کنیم شک در مقتضی را نه، از باب تقیید است که ...

ج: نه، این جا چون حافّ به کلام است ...

س: این جا که درست! این که مشخص است. می گویم حتی اگر هم یقینی ظهور داشت در اطلاق، باز هم از این باب که یک شیء هست کجا ظهور دارد؟ در جایی که دوتا بیان مستقل باشد.

ج: پس شما باید قائل باشید که ...

س: مثبتین؟

ج: نه، ما یک روایت دیگر هم داریم که نقض در آن أخذ نشده ...

س: نه، عرضم این است که «لو سلّمنا ظهور الیقین فی اطلاقه»، باز هم فرمایش آقای نائینی تمام نیست بیان شان، نتیجه اش تمام است ها! ایشان نتیجه اش با ما یکی است. بیانش تمام نیست که بگوید چون این جا ظهور اجماع در یقین است، ظهور ما در نقض است پس دچار تعارض و اجمال می شود. نه، باز هم تقیید است نتیجه اش، باز هم باید تقیید بزنید.

ج: این جا این جوری نیست. اگر توی کلام واحد باشد.

س: توی کلام واحد که می دانم نیست. عرضم این است. می گویم لو سلّمنا این جواب ...

ج: بابا! اگر دوتا کلام باشد حرف شما می آید. مثبتین هستند، آن تقیید می کند این را، اما وقتی در کلام واحد باشد این روی اجمال درست می شود. بگوییم این، بگوییم یقین قرینه بر نقض است. نقض قرینه بر این یقین است؟

س: حاج آقا همین! حرف ما این است. می گویم چون موضوع واحد است این جا تعارض و اجمال صورت نمی گیرد، تقیید است. تعارض و اجمال نیست. می گویم آقا، اصلاً مگر نمی خواهند ایشان یک ظهور مستقلی در اطلاق یقین درست کنند و یک ظهوری در تمهید نفس؟ مگر نمی خواهیم درست کنند؟

ج: خب آن بیان، این است.

س: خیلی خب، بیان این است دیگه، من می گویم تصویر بهترین حالت دو ظهور مگر در دو دلیل نیست؟

ج: قبل از این که به این حرف ها برسیم جواب ایشان مسبق است. می گوید اصلاً ...

س: قبول! می گویم اصلاً این بیان کلاً پایش لنگ است. نه این که چون در کلام واحد است لنگ است. حتی دو کلام هم بود لنگ بود این بیان.

ج: نه، وقتی در دو کلام بود و ما می فهمیدیم که ...

س: باز هم لنگ بود.

ج: نه، ما وحدت مراد را می‌دانستیم. آن‌جا است. خب نمی‌دانیم. وحدت مراد را نمی‌دانیم. می‌گوییم آن بخشی از کلام را گفته ...

س: ??

ج: نه، آخه شما این‌جوری ...

س: محل بحث ایشان یک کلام است. کلام شما؟؟

س: عزیز من! می‌خواهم بگویم دو نحو است. شما چه‌طور وقتی یک اشکال را می‌خواهید غمض عین کنید ?? غمض عین نمی‌کنید؟

ج: آقای عزیز! ببینید ...

س: خب موضوع را عوض می‌کند می‌رود توی دو کلام??

س: می‌گویم لو، اگر بخواهیم ?? آن است. نمی‌گویم ?? دو کلام، می‌گویم حتی اگر این حرف را بگویند آقای نائینی اصلاً این حرف شما قبول! دوتا ظهور است. می‌گویم دوتا ظهور هم باشد چون وحدت مراد و موضوع داریم تقیید می‌شود باز. اجمال نمی‌شود.

ج: از کجا می‌دانی وحدت مراد داریم؟

س: مگر ما در مورد چندتا استصحاب داریم ماهیتش را تصویر?? می‌کنیم؟

ج: نه.

س: یک استصحاب دارد می‌گوید??

ج: نه.

س: یک‌جا گفته نقض تعریف کرده ...

س: نه بابا! دوتا ظهور غیر از دوتا کلام است. دوتا ظهور توی یک کلام دارد ایشان می‌گوید.

س: آقای عزیز! من نمی‌گویم دوتا کلام با دوتا ظهور داریم?? می‌گویم لو سَلَمْنَا دو ظهور داشته باشیم.

س: چه سَلَمْنایی؟ خب ??

ج: نه، توجه بفرمایید! یک وقت هست می‌آید این عبارتی که شما به‌کار بردید موضوع الاستصحاب این است، آن‌جا می‌گوید موضوع الاستصحاب آن است، خب این چون در مقام تحدید است می‌گوید موضوع این است. می‌فهمیم خب...، اما اگر گفته لا تنقض الیقین بالشک، حالا یک موردی، این روایت فقط مواردی را می‌گیرد که شما شک در مقتضی نداشته باشید شک در رافع داشته باشید. یک دلیل دیگر هم بیاید بگوید آن‌جا که شک در رافع هم، مقتضی هم داری آره، چه اشکالی دارد؟

س: ?? چه اشکالی دارد؟

س: بله، لو ...

ج: ما چنین لسانی نداریم آخه، شما دارید فرض می‌کنید.

س: حاج آقا، شما دارید لو کتا نحن و دلیل لا تنقض، همین، بله، ادله دیگری که غیر از واژه نقض است که ما فعلاً بحث نمی‌کنیم.

ج: نه، شما دارید می‌گویید ...

س: ?? ما نحن و واژه نقض و واژه یقین، این دو با همدیگه ?? ایجاد نمی‌کند.

ج: همین‌جا هم همین‌جور است. مگر در مقام این‌ها است که موضوع واقعی چه؟ خب می‌گوید مقتضای، کلمه یقین که به‌کار برده این است که مطلق است. فرمود مطلق هم نقضش این است. شما یک جوری بیان می‌کنید که موضوع الاستصحاب این است، آن موضوع را برمی‌داریم یک موضوع استصحاب یک چیز بیشتر مثلاً نیست به دلالت او، این هم به دلالت این، آن‌وقت بیایم بگوییم که این‌ها تقیید می‌کند. اما از توی آن روایات و این‌ها که چنین لسانی نیست. فلذا عرض کردم که شما اگر بخواهید این حرف را بزنید باید بگویید آن‌جایی هم که می‌گوید الیقین لا یدخله الشک، إِمض علی الیقین، شما باید به قرینه این روایات زراره که نقض توی آن هست باید آن‌ها را تقیید بکنید نه ...

س: ??

ج: تقیید نمی‌شود. چون در مقام این نیست که بگوییم تهدید بخواهد بکند و ما یا بدانیم موضوع حتماً ...، نه، شاید موضوع اعم است. او یک بخشی‌اش را گفته به یک مناسبت‌هایی، او هم حالا یکی دیگه را گفته، اعم گفته.

و اما آخرین بیان در این باب بیان منتقی الاصول هست که چون ایشان هم قائل است به تفصیل. ایشان حالا یک مطالبی دارند گاهی که یک مقدار تفاوت می‌کند ولی شاید کل بیان و آن بزرگه تفاوتی با فرمایشاتی که قبلاً نقل کردیم نداشته باشد. آن‌جایی که تفاوت می‌کند یک مقداری، در خود مفهوم نقض است. که توی کلمات بود که نقض یعنی ضد ابرام است، یعنی یک چیز مبرم و مستحکم را شما بیایید منفک کنید آن را اجزائش را از همدیگه و توی بعض کلمات هم بود که باید یک امر ذات اجزاء باشد که این‌ها تماسک دارند این اجزاء با همدیگه، چسبندگی و اتصاق قدی با همدیگه دارند، شما بیایید این را، این هیأت اتصالیه را از بین ببرید به‌جوری که ماده باقی بماند ولی آن هیأت از بین برود. مثل این‌که طنابی است که شما بیایید قیچی کنید. خب مواد باقی می‌ماند اما این هیأت اتصالیه از بین می‌رود. ایشان می‌گویند این‌ها درست نیست. این‌ها هم یک حرف‌هایی که «لا ملزم له و لا دلیل علیه»، آن‌که ما لازم داریم در باب نقض و استعمال کلمه نقض این است که ذات اجزاء باشد. ولو این اجزاء قوّت هم نداشته باشد، استحکام و تماسک و این‌ها هم نداشته باشد. می‌گویند و الشاهد علیه این که حالا اگر یک صف آدم ایستاده، همین‌طور شُل و ول هم ایستادند و خیلی هم تماسک ندارند و حالا یک کسی بیاید یک کاری بکند این‌ها را هی متفرق کند. می‌گوید نقض این صف، کجا هست که باید ...، آیا این‌جا کلمه نقض الان غلط است به‌کار بردنش؟ می‌بینیم نه، پس این چیزها نیست. آن‌که ما لازم داریم همین است که اجزاء داشته باشد. حالا فلذا جایی که اجزاء ندارد مجاز است

استعمال، استعاره است. مجاز است. فلذا است إسناد نقض به یقین، به عهد، به حکم که این‌ها واقعاً اجزاء ندارند. إسناد نقض به این‌ها حقیقی نیست، مجاز است. حالا مبرر این مجاز چیست؟ خب مجاز مبرر می‌خواهد. می‌گویند وقتی می‌گوییم لا تنقض الیقین، مبرر آن احد الامرین ممکن است باشد. امر اول این است که تخیل می‌شود، فرض می‌شود، تقدیر می‌شود، حالا همه این‌ها توی عبارات مثلاً آقای همدانی می‌گفت تقدیر می‌شود، او می‌گفت چی ...، که این یقین در بستر زمان همین‌جور استمرار دارد و کأنه این اجزاء زمان که این یقین در آن هست این‌ها با هم اتصال دارند. این یقین کأنه مثل یک بندی می‌ماند، از این‌جا شروع شده همین‌جور هست. چون چنین فرضی می‌کند عرف یا مستعمل، پس بنابراین می‌شود یک چیز اتصالی که بعد دیگه این را نشکن، این نگسل این هیأت اتصالی‌ای که دارد فرض می‌شود برای این، این یکی است. یکی هم این است که به لحاظ این یک وجه می‌تواند باشد و مبرر باشد برای استعمال کلمه نقض و نسبت دادن نقض به یقین. یکی هم این است که آثار آن به لحاظ آثار مثلاً متیقن که آن آثار هم مثلاً ذات اجزاء است به لحاظ آن باشد. منتها می‌گویند این دومی مطرد نیست. ممکن است خب آثار آن‌جوری نداشته باشد. فلذا ظاهر این است که مبرر إسناد نقض به یقین همان امر اول است که یقین این‌جوری ملاحظه می‌شود. خب این یک مقدمه.

س: آثار را یک‌بار دیگر فرمودید آثار اجزاء؟؟

ج: مثلاً اجزاء فرض کنید. آثار خب این اثر، آن اثر، آن اثر می‌شود کأنه یک مجموعه ...

س: کأنه می‌شود یعنی

ج: بله؟

س: یعنی با هم ...

ج: آن‌جا هم کأنه است دیگه باز.

س: کجا کأنه است؟

ج: آن اثرها.

س: همین! آثار هر کدام برای خودشان یک فرد هستند، مرکب تشکیل نمی‌دهند.

ج: نه، به لحاظ این‌که این آثار دارد می‌گوید این‌ها را نپران از همدیگه ...

س: خب همین! من می‌خواهم بگویم ایشان رفع للهيئة الاتصالية را قبول دارد؟

ج: آره، آره.

س: به تبع رفع للهيئة الاتصالية می‌گوید اجزاء باید باشند. اگر این است ...

ج: آره، آره ...

س: که مثلاً وضوء آقا، چندتا اثر دارد. جواز مس کتاب با دخول در صلاة چه ترکیبی را تشکیل می‌دهند؟

س: کی را؟ چی؟

س: جواز مثلاً طهارت اثر دارد. جواز دخول در صلاة است، مس کتاب است، این‌ها چه ترکیبی با هم دارند؟؟

ج: یکی این‌که ما بگوییم شما، نه، شما یکی این است که بگویید که شما یقین به وضوء دارید این یقین در بستر زمان کأته همین‌طور ادامه دارد پس کأته می‌شود مثل یک حبلی، این‌جوری ...

س: این درست!

ج: یا این‌که بگویید نه، مبرر این إسناد این نیست که ما او را در بستر زمان متصل داریم می‌بینیم. این است که یک آثاری بر این بار است.

س: خب عیب ندارد. حرف این است؛ اگر رفع للهيئة الاتصالية است باید پس اتصال و ترکیب در این‌ها باشد. اتصال و ترکیب آثار طهارت چیه؟

س: حاج آقا، اول فرمایش‌تان فرمودید ایشان رفع هیئت هم قبول ندارند.

ج: نه نگفتم.

س: نه، قووت؟؟

ج: قووت و تماسک را قبول ندارند. قووت و تماسک و ابرام و مبرم بودن را قبول ندارد. می‌گوید این‌ها حرف‌های بلادلیل است. همین باید فقط اجزاء متصله باشد. حالا ولو این‌که مثل تار عنکبوت هم باشد. نقصت تار العنکبوت، درست است.

س: حاج آقا، عرض من این است. این‌ها افراد آثار هستند، اجزاء آثار نیستند این‌ها.

ج: بله؟

س: آثار، افراد یک مثلاً ...

س: یعنی خود آثار باید اجزاء داشته باشند؟؟

ج: نه، نه، اگر شما این آثار را کأته مثل یک مجموعه ببینید. بگویی مثلاً ...

س: خب چه جور ببینیم آخه؟ در کأته که باید ببینیم. آقا، شما مثال؟؟

ج: اصلاً این بنا بر مجاز است. اصلاً مجاز است.

س: باید چندتا اثر داشته باشد؟

س: حاج آقا، باید مثال بزنید. این مجاز است یک حقیقتی باید داشته باشد تصویر کنید. حقیقت را تصویر نمی‌کنید بین دخول در صلاة و مس کتاب. می‌گویی آن دوتا یک ترکیب و؟؟ این‌ها افراد اثر طهارت هستند. یک فردش این است بعدش ان است. اجزاء نیستند، جزء و کل تشکیل نمی‌دهند، فرد و کلی تشکیل نمی‌دهند، جزء و کل تشکیل نمی‌دهند.

ج: جزء و کل تشکیل نمی‌دهند؟

س: نه، فرد و کلی هستند. اثر طهارت افرادی دارد دخول در صلاة است، مس کتاب است. این‌ها جزء و کل نیستند که بگوییم اجزاء هستند و کل، کلی و فرد هستند. افراد آن کلی هستند.

ج: نه، ببینید، مثلاً وضوء، شما یقین به وضوء که پیدا کردید وضوء دارای احکامی است. یبیح الصلاة، یبیح المس الکتابه، و استحباب مثلاً فرض کنید که این‌که همراهش با وضوء باشی و نمی‌دانم فضل پیدا کردن دعا، و، و، آثار دیگری که گفتیم. این آثار را اگر شما مثل یک مجموعه ببینید کأثه یک مجموعه‌ای است که یک جزء آن این است، یک جزئش آن است، یک جزئش آن حکم است، یک جزئش آن اثر است، یک جزئش آن اثر است، یک جزئش آن اثر است.

س: آن وقت نقض بین این‌ها فاصله می‌اندازد؟

ج: آن وقت چه کار می‌کنید؟ آن وقت شما وقتی که می‌آیید، چه کار می‌کنید؟ می‌آیید این‌ها را متفرق می‌کنید.

س: چی را متفرق می‌کنیم؟؟؟ حاج آقا، تأثیر ندارد. قبول کنید.

س:؟؟ یعنی چی متفرق می‌کنیم؟

س: چه جوری متفرق؟؟

س: تفرقش حاج آقا، به این است مثلاً یکی‌اش باشد یکی‌اش نباشد. خب همراهش می‌شود تفرقش. ولی آن چیزی که می‌خواهند بگویند انعدام است، منعدم بشود؟؟

س: احسنت! انعدام است این‌جا، این‌جا تفرق نیست. این‌جا شما دیگه فرد را ندارید.

س:؟؟ از بین برود یعنی بعضی‌هایش باشند؟ بعضی‌ها ...، ولی هیچ کس توی استصحاب این را نمی‌گوید.

س: خودش هم که قبول نمی‌کند.

س:؟؟ نقض؟؟

ج: بله؟ نه.

س: به انعدام آثار معنا می‌دهد؟؟

ج: نه، اگر شما آمدید گفتید که این آثار، آثار را پرت کردید این‌ور یعنی کأثه نیست دیگه، ولی آن مجموعه را به هم زدی ...

س: این‌که مجموعه نیست.

ج: مجموعه را به هم زدید.

س: آن وقت مجموعه به چه دلیلی؟؟

ج: چیه؟

س: این مجموعه را به هم زدی چه دلیلی دارد که تک تک افراد؟؟ این مجموعه‌اش به هم خورد با نقض ...

ج: خب، چه جوری به هم می‌خورد؟

س: با نقض مجموعه‌اش به هم خورد.

ج: نه، می‌دانم، چه جوری به هم می‌خورد؟

س: بعد آثار نباشد. همه با هم نباشند.

س: حرف غیرعرفی،؟؟ افراد، آثار را از هم جدا بکنیم. خب اگر جدا بکنیم تکلیف این‌ها از بین می‌رود.

س: غیر عرفی است. به خاطر این‌که اصلاً ما اجتماع و طهارت و ترکیبی نمی‌بینیم بین این، برای این غیر عرفی است.

س: نه، آن می‌شود یک‌جوری تخیل کرد.

س: نه، نه، آخه خیلی تخیل اعتباری است.

س: می‌شود تخیل ...

س: شما بگوید یک، شارع مقدس طهارت را بین این‌ها هم ...

س: باز هم می‌خواهد بگوید نقض نکنید دیگه، یعنی مجموعه آثار را داشته باش ...

س: باید این ادعا را؟؟

ج: آقای عزیز! شما ...

س: الان این سه‌تا اثر را؟؟ این‌ها را بین‌شان فاصله بیندازی از بین می‌روند؟ بی‌معنی است یک جورهایی، این سه‌تا اثر را بین‌شان فاصله بیندازی از بین می‌روند؟ خود اثر که از بین نمی‌رود. مجموعه‌شان از بین می‌رود. وحدت‌شان ...، آن ترکیب تخیلی‌شان از بین می‌رود خب برود. اصلاً این یعنی چی؟ حرف عجیب و غریبی است.

ج: ببینید؛ شما شبیه می‌شود به آن‌جایی که، اگر واقعاً نقض شده بود وضوی شما، این آثار مترتب می‌شد؟

س: اگر چی حاج آقا؟ اگر وضوس ما نقض می‌شد آثار مترتب نمی‌شد نه ...

ج: نمی‌شد.

س: به این نیست که؟؟

س: به خاطر چیه خب؟ نه، توی وجهش هم؟؟

س:؟؟منعدم می‌شد.

س: ما می‌گوییم وجه استعمال نفس چیه؟ وجه استعمال نفس این است که یا در عمود زمان افتراق از حالت سابقه که وجود داشته با حالت لاحق که باید موجود می‌بوده شما به هم زدی، دیگه اعتبار می‌کنی عدم را، افتراق ایجاد کردی یا در این؟؟ قبول می‌کنیم، روی چشم می‌گذاریم. حرف حرف خوبی است. اما این حرف که بگویی نه، وجه استعمالش از این بابت نیست. از این بابت است که این‌ها یک آثاری بودند؛ دخول در صلاة و مثلاً به قول آقا طواف را می‌توانید انجام بدهی، این‌ها را ما حالا آمدیم از هم منفرد کردیم، متفرق کردیم، از این باب است که استعمال نفس، این را هیچ کسی نمی‌گوید.

ج: نه.

س: قابل تأثیر از غیر عرفی؟؟ از هم جدا کنیم.

ج: خیلی خب، ایشان هم که می‌گویند غیر عرفی است. می‌گویند اولی درست است. ولی ببینید؛ ما دوتا تصویر بیشتر نمی‌توانیم به قول ایشان این‌جا داشته باشیم.

س: تصویرش؟؟ این تخیل است. هیچ کسی نمی‌کند. تخیلی که ...، اگر تخیل کنید مثل این می‌ماند که؟؟ این تخیل نیست خب، شما در عمود زمان طهارت را حاج آقا، تصویر دارد. ما الان طاهر بودیم بعداً می‌توانیم طاهر باشیم، می‌توانیم طاهر نباشیم، شارع می‌گوید انقض، نقض معنا دارد، تصور دارد به این اعتبار، اما به این اعتبار اصلاً تصور ندارد؟؟ شارع؟؟

س: نه، بالاتر از غیر عرفی که نمی‌گوییم این تصور ندارد که

س:؟؟ لا تنقض را اگر شارع دارد می‌گوید لا تنقض الطهاره، از این باب شارع استعمال کرده و ما فهمیدیم از این باب، ما از این باب نفهمیدیم واقعاً، چرا؟ چون بین آثار ترکیب نمی‌بینیم ما، شما می‌گویید نمی‌توانی ببینی؟ چرا، شارع اگر می‌گفت یک جایی تصویر می‌کرد ما می‌توانستیم تصویر کنیم، این امکان را ما نفی نمی‌کنیم، این امکان استعمالی، امکان وجودی

ج: مگر شما، اگر آخر ببینید این‌ها یک مقداری دقت عقلی را مخلوط می‌کنید با تخیل و فرض؛ و الا اگر دقت عقلی بخواهید بکنید آن اولی هم غلط است. بابا یقین در بستر زمان همین‌طور وجود دارد، فرض داری می‌کنی اجزاء مگر پیدا می‌کند؟ این بسترش است، مگر زمان‌ها را باهم می‌خواهی جفت کنی؟ شما یقین را داری نگاه می‌کنی، این یقین یک امر است همان‌طور که قبلاً می‌گفتیم، یقین یک چیزی است فرض کن دارد راه می‌رود روی زمان ...

س: و همه‌اش تخیل است دیگر ...

ج: بعد چکارش می‌کنی؟ یک تخیلی می‌کنی، یعنی کأنّ این‌ها را، چون از یک طرف که می‌گویی اجزاء لازم داریم پس باید یک فرض اجزاء بکنی، مگر این می‌آید اجزاء درست می‌کند؟

س: فرض داریم می‌کنیم ...

ج: خب فرض می‌کنی، حالا این‌جا این‌جوری می‌گوییم، می‌گوییم آقا این شیء دارای آثاری بوده، این آثار را وقتی باهم ببینی به یک چشم نگاه کنی این‌ها می‌شود اجزاء آن مجموعه، حالا اگر آمدی چکار کردی؟ گفتی این اجزاء نیست خب نقص کردی دیگر او را. به لحاظ این‌که بگویی اجزاء نیست این نقص معنایش این است می‌گوید آقا نقص نکن، این‌جا نگفت بگو این آثار نیست، خب این یک مجموعه بود دیگر، این اجزاء را از هم پاشاندی و گفتی نیست، خب اجزاء از بین رفت. پس استعمال کلمه‌ی نقص به چه لحاظ است؟ به لحاظ این‌که شما به آثار نگاه کردی، آثار را مجموعه دیدی، اجزاء یک مجموعه‌ی ساخته شده‌ی ذهنی دیدی، حالا می‌گویی نقص نکن یعنی این‌جور نباشد که کأنّ این آثار نیست ...

س: بپاشاند منظور حضرتعالی این است که یعنی از دور این موضوع جدا بشوند بروند دیگر ...

ج: یعنی بروند، معدوم بشوند، نباشند، این اجزاء کأنّ ...

س: نه این‌که صرفاً آن مجموعه ...

ج: آره، منتها این تنافی دارد با آن حرفی که ما، ولی توی کلام ایشان این جهت هم نیست، تصریحی نیست. آن آقایان می‌گفتند عده‌ای‌شان که باید اجزاء تفکیک بشود ولی اجزاء باقی بماند، مواد باشد، فقط هیأت اتصالیه از بین برود ولی مواد باشد...

س: ایشان اعم می‌گیرند؟ مثلاً ممکن است اعم ...

ج: ایشان ممکن است اعم بگیرد، توی کلامش من ندیدم حالا ...

س: اگر؟؟ برای‌شان ماده باقی بماند باز هم مشکل می‌شود این‌جا ...

ج: خب بله می‌خواهد بخواند یعنی باید آن اثر باشد آن اثر باشد آن هم که نمی‌تواند باشد، چه‌جوری می‌شود باشد این‌جا؟

س:؟؟ همین گیرش همین است ...

س: این‌که «لا تنقض» است کمکی به ایشان نمی‌کند؟ یعنی ما یک مجموعه‌آثاری داریم که همه باهم مترتب بر طهارت هستند، حالا بگوید این شک این مجموعه هم چنان مجموعه را مترتب بدان و باقی بدان، یعنی خرابش نکن...

ج: نه نقض‌اش چه‌جور قابل تصور است؟ که حالا می‌گوید این نقص را انجام نده، نقض‌اش به چی هست؟ که بگوید «لا تنقض»، نقض‌اش به این است که این آثار را بگویی، این مجموعه را بگویی نیست، بگوید این‌ها ...

س: توی فرمایش ایشان دوتا مصداق دارد، یکی این‌که تک‌تک اجزاء نباشند، یکی این‌که اجزاء باشند و اتصال نداشته باشند ...

ج: بله، نداشته باشند. این‌که این‌جا معقول نیست که بگوید اجزاء یعنی نماز خواندن درست است با این‌که وضو نقض شده بگوید که وضو هست ...

س: مثلاً مسح مصحف نیست ولی دخول در نماز هست، این‌جوری نمی‌شود گفت ...

ج: نمی‌شود گفت، ولی این‌جا یعنی این آثار کائن نیست ...

س: خب اگر ایشان ..

ج: خب چون همین نگفته، گفتیم این ببینید

س: بر بقاء ماده نفرموده.

ج: خب بعد ایشان می‌فرماید «ثم لا يخفى عليك أنه لا يعتبر ان يكون متعلق النقص مما فيه إبرام فعلاً، لصدق النقص بدونه، كما لو كان صف من اشخاص واقفين بلا استحکام و إبرام فيه، فتفرقة افراد الصف نقض للصف مع عدم الإبرام.» ایشان می‌آید می‌گوید خطاب می‌کند به این‌هایی که ایستادند توی این صف می‌گویند نشکند این صف را، نقض نکنید، با این‌که ابرامی هم نداشته؛ غلط است؟ می‌گویند نه. پس ما آن‌که می‌خواهیم این‌که اجزاء داشته باشد. بعد یک شاهدهی هم بر این می‌آورند می‌گویند «و لعله مما يشهد لما ذكرنا: ان أهل اللغة يفسرون نقض الحكم برفعه في مقابل إبرامه» این‌جور که شما می‌گویید ابرام باید مسبقاً فرض بشود تا بگوید نقض و حال این‌که اهل لغت ابرام را در مقابل نقض و نقض را در مقابل ابرام قرار می‌دهند. نه این‌که ابرام قبل باید باشد نقض بر او وارد بشود.

س: چی شد حاج آقا؟

س: یعنی از مقابله در نمی‌آید این؟

ج: «فيجعلون الإبرام في عرض النقص لا في مرحلة سابقة عليه» شما می‌گویید که چی؟ نقض یعنی این‌که یک چیزی مبرمی را شما بیایید از هم مفکک کنید، پس ابرام قبل است، نقض وارد می‌شود بر امر مبرم؛ و حال این‌که اهل لغت این را نمی‌گویند، این دوتا را در عرض هم قرار می‌دهند که آبَرَم أو أنقص ...

س: ضد هم قرار نمی‌دهند یعنی؟

ج: ضد هم است ولی در عرض هم است نه این‌که یکی در طول دیگری باشد. شما که می‌آیید می‌گویید نقض یعنی از بین بردن آن ابرام، آن استحکام، پس باید همیشه نقض بر ابرام و استحکام وارد بشود، یک چیز مبرمی باشد، یک چیز مستحکمی باشد نقض بر او وارد، پس نقض می‌شود در طول او، باید در رتبهی قبل او باشد این بر او وارد بشود و حال این‌که از اهل لغت استفاده می‌شود که این دوتا در عرض هم هستند، «إبرام هذا الشيء، انقص هذا الشيء» ...

س: مثل سپاهی و سفیدی که ضد هم است لازم نیست وقتی می‌خواهی سفیدی درست کنی قبلیش سیاه باشد ..

ج: بله بله این نیست که.

«كما لا يعتبر فيه الاستحکام أو الاستمساک» این بهم چسبیدگی و فلان و این‌ها هم لازم ندار «فان جميع ذلك لزوم ما لا يلزم، لصدق النقص بدونه جزماً كمثال الصف المتقدم.» حالا این‌ها یک مقداری حالا این‌ها این‌جا خیلی دخالت در مطلب ندارد اگر چه حالا یک بحث ادبی است، لغوی است که حالا، آن چیزی که مهم است یعنی مهم است این است که

ایشان می‌گوید این باید اجزاء داشته باشد.

س: حاج آقا این جهتش «کما لا يلزم فيه الاستحکام و» ...

ج: آن‌ها را هم نمی‌خواهد ...

س: نه، این «کما» پس استحکام و ابرام می‌شود دوتا چیز؟؟؟، و این مهم است در فهم کلمات قبلی که می‌آمدند از حد وسط ابرام استفاده می‌کردند، ما از ابرام استحکام تا حالا می‌فهمیدیم، الان ایشان دوتا چیز دارد می‌فهمد؛ ابرام و استحکام فرق‌شان چی هست از واژگان عرب مرادشان است که ما نفهمیدیم تا حالا؟

ج: ابرام ممکن است که اجزاء هم نداشته باشد ولی یک چیز خیلی قوی مستحکمی است، مثل «صَلَبَ الْإِيمَانِ» راجع به حضرت ابوالفضل علیه‌السلام، «كان عمنا العباس عليه‌السلام صَلَبَ الْإِيمَانِ» این ایمانش جوری بود که چیزی از آن نفوذ نمی‌توانست بکند، شکی، تردیدی، حرفی «صلب الإيمان، نافذ البصيرة». ولی آن استحکام و آن استمساک آن یعنی اجزاء دارد و این اجزاء به همدیگر متصل و چسبیده و این‌ها هستند.

خب حالا این به خدمت شما عرض شود که آن چیزی که توی کلام ایشان مهم است حالا این یک چیزهای جانبی است این است که باید اجزاء داشته باشد و شما بیایید این اجزاء را از هم تفکیک کنید، این می‌شود نقض. خب در یقین و نمی‌دانم عهد و فلان و این‌ها که ایشان می‌فرمود که ما اجزاء که نداریم «فإسناد النقص إلى ما لا أجزاء له كالحكم و البيعة و العهد و اليقين، اسناد مجازی» مصحح‌اش هم یکی از آن دو امری است که گفتیم. از این دو امر هم کدام را گفتیم درست است؟ آن امر اول است که عبارت بود از «ان يلحظ استمرار وجود الشيء، فتكون له وحدة تركيبية بلحاظ الاجزاء التدريجية المتصلة، فان الموجود التدريجي المتصل وجود واحد ذو اجزاء بلحاظ تعدد آتات الزمان، و يكون المراد من نقضه قطع الاستمرار و عدم إلحاق الاجزاء المفروضة المقدرة بالاجزاء المتقدمة، فيصدق النقص بنحو المجاز بهذه الملاحظة، و لا يكون صدقة حقيقياً، لعدم تحقق الأجزاء اللاحقة، بل ليس المجرد الفرض و التقدير.» همان که آقای همدانی هم می‌فرمود که اجزاء تقدیریه، یعنی یک چیزی درست می‌کنیم از اجزاء حقیقیه و اجزاء تقدیریه، حالا این می‌آید. خب تا این‌جا حالا چه جور از دلش می‌خواهد این تفصیل را دربیانورد؟ می‌فرماید که یقین تابع و تبع متیقن است، اگر متیقن یک چیزی باشد که آن در بستر زمان همین‌طور می‌تواند باشد خب یقین هم به تبع آن می‌تواند باشد، اگر متیقن یک چیزی باشد که آن در بستر زمان همین‌طور می‌تواند باشد خب یقین هم به تبع او می‌تواند باشد فرضش بخواهی بکنی، فرضش این‌جا معقول است، عرفی است، درست است، مبّرر دارد. اما اگر یک چیزی اصلاً محدود است حدش همین است بیشتر از این نمی‌تواند، آن متیقن این‌جوری است. مثلاً عقد انقطاعی یک روزه را می‌شود همین‌طور بگوییم درست است عقد انقطاعی است یک روزه است ولی ما ما فرض می‌کنیم، تخیل می‌کنیم که همین عقد انقطاعی یک روزه همین‌طور تا یک سال هست، معنا ندارد، چیزی که یک روزه هست ...

س: یقین داریم یعنی از آن؟

ج: آره دیگر، عقد انقطاعی که فرض عقد انقطاعی یک روز است و یقین داریم ...

س: چون یقین داریم محل کلام است ...

ج: معنا ندارد، وقتی شک هم داری پس معنا ندارد که آن جور می‌توانی تصورش کنی یا نه؟ چیزی که خودش محدود است، امد دارد و پایان می‌یابد فی نفسه به خودی خود، این‌جا معنا ندارد بگویم که در بستر زمان. پس بنابراین ما یقین را نمی‌توانیم جدای از متیقن روی آن محاسبه بکنیم، بگویم یقین را به هرچی می‌خواهد تعلق بگیرد ما همین‌طور یقین را می‌گوییم استمرار دارد، این تبع است؛ اگر متیقن می‌تواند استمرار داشته باشد فرض استمرار آن فرض استمرار یقین را هم درست می‌کند. اما اگر آن یک چیزی است که نمی‌دانیم چنین چیزی دارد یقینش را بگویم آقا آن را که نمی‌دانیم یقینش را بگویم استمرار دارد.

س: شبیه مرآتیت شد دیگر درست است؟

ج: بله؟

س: این شبیه آن بیان مرآتیت شد

ج: حالا آن هم یک بیانی است که آن می‌گفت که آن خصوصیات متیقن نمی‌دانم متبلور می‌شود، منعکس می‌شود در یقین. حالا ایشان این را هم نمی‌گویند که خصوصیت آن منعکس می‌شود؛ ولی می‌گویند که عرف اگر متیقن است قابلیت استمرار در بستر زمان ندارد، محدود است یقین به آن را نمی‌گویند استمرار دارد. وقتی می‌گویند این یقین استمرار دارد که آن متیقن هم بتواند استمرار داشته باشد، او بتواند اجزاء داشته باشد تا این یقین هم به تبع او، چون این یقین را ما اجزاء آن را چه جور درست کردیم؟ به این‌که در بستر زمان همین جور استمرار دارد، می‌گوییم این‌ها که این آنات کلاً می‌شود اجزاء این هیأت اتصالی. خب این در صورتی است که آن متیقن هم این جوری باشد. اما مواردی که بگوییم نمی‌دانیم متیقن این جوری هست یا نیست یا می‌دانیم نیست، آن‌جا که می‌دانیم نیست خب معنا ندارد، آن‌جا که نمی‌دانیم هست یا نیست پس نمی‌دانیم آن‌جا این اطلاق شامل آن هم می‌شود یا نمی‌شود؟ تمسک به دلیل در شبهه‌ی مصداقیه‌اش می‌شود.

فلاذاست که می‌فرمایند که و علی «و علی هذا نقول: ان صدق نقض اليقين بلحاظ وحدته الاستمرارية كما عرفت و بما ان اليقين يتبع المتيقن، فاستمراره باستمرار وجود اليقين» البته غلط است متیقن باید باشد «فاستمراره باستمرار وجود المتيقن و ارتفاعه بارتفاع المتيقن». از این جهت می‌فرمایند که، که حالا همین را هی دیگر توضیح می‌دهند که عرض کردیم «و بهذا البيان يتضح اختصاص النص بمورد الشك و الرفع كما ذهب إليه الشيخ رحمه الله. و تبعه عليه المحقق النائيني». خب این هم یک بیانی است که یک مابه‌امتیازاتش یک مقداری این جهتی که حالا اخیر گفتیم روشن‌تر از آن کلمات آن آقایان است یک مقداری؛ اگر چه ممکن است کلام آقای نائینی هم که فرمود این در آن صورت درست است توضیح‌اش همین باشد یعنی او هم می‌خواهد همین را بگوید، آن عبارتی که فوائد الاصول گفتیم، آن قبل از تقریب آخر.

خب این به خدمت شما عرض شود که ...

س: دوباره حرف آقای سیستانی هم به این بیان می‌آید و جواب شما هم می‌آید دیگر؟

ج: آره، حالا این فرمایش ایشان.

بینید این‌جاها ما آیا این‌که یک شیئی در بستر زمان است این اجزاء پیدا می‌کند؟ اجزاء

برای افراد تخیلی در عرف؟ خب آنات چه ربطی به این ما فی الآتات دارد؟ آن طرف است این مطروف است. شما فرض کنید زمان آنات بهم پیوسته است که او طرف است، مطروف شما یقین است، خب این یقین که طرف چون ذو اجزاء است یقین می‌شود ذو اجزاء؟

س:؟؟؟

ج: خب باشد خب یک چیزی دارد می‌چرخد حرکت می‌کند، یک امر بسیط است دارد حرکت می‌کند در بستر ذو اجزاء...

س: نه قرار است توی همین بستر هم شکسته بشود ...

ج: نه می‌دانم شما یقین ذو اجزاء نمی‌شود که بگویی یقین را به این جهت؛ حالا شما چرا این حرف‌ها را می‌زنید؟ خب صاف بیایید بگویید آقا یقین در نظر عرف حکم، یقن، بیعت، میثاق همه‌ی این‌ها خودش جزء دارد، از نظر عرف یقین مثل یک قلمبه سنگ می‌ماند که از اجزاء تشکیل شده، یک پتک بزن روی آن می‌بیند اجزاء آن متفکک می‌شود. خود یقین، نه این‌که به‌لحاظ این‌که در بستر زمان است، نه، خود یقین، ببینید خود یقین ...

س:؟؟؟

س: ظاهراً نظر آقایان مربوط به این ...

ج: حالا صبر بکنید من تمام بکنم این حرفم را. خود یقین تصور می‌شود، تخیل می‌شود که یک چیز دارای اجزاء است نه به‌لحاظ بستر زمانی‌اش، خودش، حالا به هرچیزی هم تعلق بگیرد ولو به یک امر متیقنی تعلق بگیرد که آن استعداد بقاء هم نداشته باشد، ممکن است نداشته باشد یا می‌دانیم ندارد. یقین این‌جور چیزی است. شما می‌آیید می‌گویید که ما ذو اجزاء درست کردنش را به‌لحاظ آن باید درست کنیم وقتی آن نباشد این معنا ندارد ...

س: درحالی که توی خودش هم می‌شود ...

ج: برای خودش می‌شود. شک و یقین، هم‌ا‌ش روی شک و یقین بردند ...

س: آن ابعاد تخیلی‌اش یعنی همین کأنه احتمالاتی که کنار هم هی جمع شدند قوی شدند به صددرصد رسیدند ...

ج: چی؟

س: می‌گویم آن تخیل را مثلاً این‌طور تصویر کنیم که آن احتمالاتی که کنار هم جمع شدند قوی شدند به یک حالت یقین ...

ج: حالا یا آن‌جور یا بگویم خود یقین همان حالت نفسانی و یقین می‌گویند یقین مثل سنگی است که در بیرون است، چه‌جور ...

س: آخر باید این‌جور تخیل بشود دیگر ...

ج: خب تخیل می‌شود دیگر، یعنی تخیل می‌شود، اگر بناست که تخیل را فرض بشود شما می‌آیید شما یک چیزی را فرض می‌کنید که ذهن عرف نمی‌آید که خب این چیزی که در

بستر زمان است و بالملاحظه‌ی زمان این می‌شود ذات اجزاء یا نه یک امری است که توی
بستر زمان دارد می‌چرخد؟

س: حاج آقا روایت در مورد جایی است که طرف یک حالتی داشته ...

ج: مثلاً ببخشید روح، روح ذات اجزاء می‌شود چون در بستر زمان است؟ الله تعالی چون
هست برای همیشه بوده و هست و خواهد بود یعنی چی این‌ها؟ اصلاً این که چون در بستر
این آنات، ربطی به آن ظرف ندارد، آنات ظرف و اجزاء ظرف ربطی به مطروف ندارد
که این در بستر زمان است ...

س: بالدقة ...

ج: نه حتی عرف، یعنی این‌جا ما می‌بُری ما نمی‌بینیم ...

س:؟؟؟ عرفی است، چرا چون توی همین ظرف ...

ج: نه ما هیچ می‌بُری نمی‌بینیم که باید به‌خاطر این دارد می‌گوید، نه یقین را ذو اجزاء
می‌بیند ...

س: نه چون قبلاً بوده و توی همین ظرف ...

ج: باشد اجزاء درست نمی‌شود، بابا یک چیز بسیطی است ...

س: ما که روی کلمه‌ی اجزاء که تأکید نداریم، قرار است توی این ظرف شکسته بشود ...

ج: نه نه نه این‌جور نیست ...

س: چرا؟

ج: داریم، چون توی لغت و این‌ها درست کردیم گفتیم ...

س:؟؟؟

ج: بابا ما توی لغت درست کردیم گفتیم یعنی این، یعنی اجزاء یک چیزی را از هم پاشانیم
...

س: اجزاء خارجی که مدنظرمان که نیست ...

ج: بابا چرا، یعنی شما خارجی‌اش فرض می‌کنید، خارج دیده است

س:؟؟؟

ج: بابا خارج دیده است یعنی فرض می‌کنیم که در خارج این‌ها را دارد داریم تفکیک
می‌کنیم می‌پاشانیم از همدیگر. خب شما چرا می‌آید درحقیقت به خود یقین توجه
نمی‌کنید و از یک جای دیگر می‌خواهید ...

س: به‌خاطر خصوصیت کلام است حاج آقا، به‌خاطر این‌که این کلام ...

س: نه این بیان همین‌طوری عرفی‌تر است، ولی آن هم این‌طور نیست خلاف عرف باشد.

س: حاج آقا این به‌خاطر این‌که این روایت در مورد شخصی است که یک حالتی داشته مثل طهارت، یک حالتی به او عارض شده شک می‌کند که آیا باید هنوز آثار را ترتیب اثر بدهد به آن یا نه؟ حالا شارع می‌گوید تو که شک داری، الان شک داشتی قبلاً یقین داشتی دیگر درست است؟ اگر این شکات نبود که هنوز هم می‌گفتی ترتیب آثار را می‌دادی...

ج: نه، دقت ...

س: ???

ج: نه نه عمود زمان نیست، ببینید نه اجازه بدهید نه نه ...

س: ??? آقای اصفهانی برای چی آمد تجرید کرد حدوث و بقاء را؟ حدوث و بقاء بحسب زمان است ...

ج: همین، احسنتم! ببینید ما این‌جا دو چیز داریم، یکی این‌که یقین و متعلق یقین و شک و خود یقین و شک را ما از حیث زمان چکار می‌کنیم؟

س: تجرید می‌کنیم ...

ج: تجرید می‌کنیم، یقین می‌بینیم یعنی وضو را می‌بینیم، یقین به وضو نه یقین به وضوی سابق، نه یقین سابق به وضو. وقتی این را از نظر زمان چی کردیم، خب از آن طرف باز می‌آیم می‌بینیم که یقین هم باید چکار باشد؟ باید اجزاء داشته باشد تا بشود، ما این‌جا دو کار باید کنار هم انجام بدهیم یعنی برای این استعمال؛ یکی این‌که برای این‌که نقص درست باشد اصلاً بشود باید بگوییم که تجرید از زمان شده، دو: برای این‌که از نظر واژه، استعمال واژه باید اجزاء داشته باشد این‌ها را بگوییم خب یقین هم خودش چی هست؟ حالا علاوه بر این‌که از زمان تجریدش می‌کنیم ...

س: حدوث بقاء دارد ...

ج: نه اجزاء دارد یقین، می‌گوید حالا آقا می‌گوید که چکار کن؟ می‌گوید شک کن نزن به کله‌ی یقین آن را از هم بپاشان، نه شک را به کله‌ی یقین نزن، این حرف‌ها را نمی‌خواهد. پس ما اگر بناست که مبرری این‌جا بیایم درست بکنیم که اجزاء می‌خواهیم، حالا چه بگوییم فقط اجزاء می‌خواهیم ابرام و فلان نمی‌خواهیم، چه بگوییم نه اجزاء باید مبرم هم باشد، خب یقین مبرم است دیگر، این دخالتی خیلی ندارد در مسأله. بله حالا یک‌جایی شاید در یک مواردی ما از این اختلافی که بین آقایان هست آثاری داشته باشیم، ولی در ما نحن فیه اثری ندارد. پس بنابراین این‌جوری می‌گوییم.

س: این تکمیل همان بیان آخوند می‌شود به نوعی؟

ج: بله، آقای آخوند فرموده به‌لحاظ آن است، این تکمیل آن می‌شود یعنی توضیح همان می‌شود به بیان ایشان می‌شود که می‌گوییم خود یقین، که بعد به عبارتی دیگر شاید بیان شهید صدر هم باشد که به‌لحاظ خود یقین است ...

س: ??? بیشتر هست فرمایش ایشان در مورد یقین، نه این‌که حالا ما برویم سراغ متیقن

حالا دور بزنیم از آن جا ...

ج: بله و الا این را هم لازم نداریم.

فلذاست که یقین ولو به امری تعلیق بگیرد که آن قابلیت بقاء این چنینی را ندارد ولی الان ما نمی‌دانیم، شارع می‌دانیم خیار جعل کرده، نمی‌دانیم محدود به زمان است یا محدود به زمان نیست. ما یقین به جعل این خیار را داریم، این یقین را شارع می‌گوید نشکن، یعنی یک پتکی نزن سر این یقین. خب بنابراین اطلاق روایات «لا تنقض الیقین بالشک» اطلاق این روایات تمام است و ما مقیدی بحسب این بیانات مختلفه‌ای که اعلام فرمودند برای این که بگویند اطلاق ندارد و شامل آن صورت نمی‌شود نداریم. فتحصل مما ذکرنا که حق و الله العالم همانی است که آقای آخوند و بزرگان دیگر فرمودند که تفصیل این جا نیست و فرقی بین شک در متقاضی و شک در رافع وجود ندارد. خب این بحث راجع به این تفصیل. بعد محقق خوئی تبعاً لـ وارد تفصیل دیگری می‌شوند که شیخ اعظم دادند، بله؟

س: ???

ج: بله بله که مستند مستصحب دلیل عقلی باشد یا غیر عقلی باشد. دیگر حالا تعبیرش

س: روایات بعدی را ایشان بعد همه‌ی این تفصیلات می‌فرمایند؟

ج: همه‌ی این‌ها را آره، این‌ها البته جایش جای منطقی این بحث‌ها این جا نبود ...

س: ???

ج: بله؟

س: بعد از این که روایات تمام شد ...

ج: همه‌ی روایات تمام شد باید بگوییم. ولی چون آقای آخوند و مرحوم شیخ، حالا مرحوم شیخ هم نه، آقای آخوند ...

س: شیخ همه‌ی ادله را هم ...

ج: بله بله آن منهج شیخ بود، آقای آخوند همین جا آمده مصباح الاصول هم تبعیت از ایشان کرده همین جا، ما هم که چون بر اساس مصباح الاصول فلذا این جا بحث کردیم و الا جای درستش همان بود که بله.

حالا بعد آن تفصیل بعدی که طبق مصباح الاصول است آن را ان شاء الله ..

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين